

## وَصِفِ رَشِكَ مَلَكٍ از زبان پارسی نویسان

امیر کوزه گر

بیک دهان خواهیم به پهنای فلک  
تا بگیریم و صِفِ آن رَشِکِ مَلِکِ

مولوی

بی گمان زبان و ادب پارسی در حوزه «اسلامیات» همسنگ و همبایه زبان و ادب عربی، کارنامه‌ای درخشان و توفیق آمیز دارد. حتی می‌توان گفت که انعکاس «معارف اسلامی» در آینه شعر و نثر پارسی، گام چنان جلوه‌ها و بازتاب‌های استثنایی و یگانه‌ای داشته که مایه رشک زبان و ادب عربی شده است. بی‌گمان کوشش در جهت یافتن نظایری برای غزل‌ها و مثنوی‌های سنایی و عطار و مولوی و حافظ در زبان عربی، جهدی نومیدکننده خواهد بود. این نوع آثار ویژه و ملک طلق پارسی زبانان ارادتمند به دین مبین اسلام است و سندی و شاهی بر صدق و خلوص و تلاش بی‌دریغشان در صیقلی کردن گوهر دین و ارائه تأثراتشان از آن، در فاخرترین حله‌ها. شمار زیادی از پارسی‌نویسان و پارسی‌گویان مسلمان، در طی قرون بعد از اسلام نهایت سعی خود را در منعکس کردن معارف گونه‌گون اسلامی از فقه و حدیث و تفسیر و کلام تا عرفان و فلسفه و سیره و اخلاق در شعر و نثر پارسی مبذول داشته‌اند و از این رهگذر شاهکارهای کم‌مانند یا بی‌مانند پدید آورده‌اند. این حرکت از همان قرون نخستین اسلامی، خاصه با صدور فتوای علمای

ماوراءالنهر در باب جواز ترجمه قرآن به زبان پارسی آغاز شده و تا زمان ما استمرار یافته است. وسعت جغرافیایی آن نیز زمانی از هند تا قلمرو عثمانی را فرا می‌گرفته است. تنوع و رنگارنگی معنایی این متون نیز حیرت‌انگیز و فوق‌العاده است. یاری، از جمله موضوعات و مفاهیمی که فوق‌العاده مورد توجه پارسی‌نویسان و پارسی‌گویان بوده است موضوع مدح و توصیف خاندان نبوت بوده است. پارسی‌گویان و پارسی‌نویسان، در طی این قرون، مراتب ارادت خویش را به صورت‌های گوناگون به خاندان پیامبر اظهار کرده‌اند و این «قیمتی در لفظ دری را» مخلصانه و خاکسارانه تثار آنان، خاصه امیر اهل بیت، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) کرده‌اند.

سیمای علی (ع) در شعر پارسی، سیمای یک قدیس بزرگ است که «مرد حق» و «شیر حق» و «کوه حلیم» و «ترازوی احد خو» است (تعبیرات از مولوی است) توصیفات و تعبیراتی که شاعران پارسی‌گوی تثار «خاک پی حیدر» کرده‌اند خود گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از تشبیهات و استعارات زیبا و به یادماندنی است. خوشبختانه در طی سالهای اخیر چندین گزیده، بر اساس ملاک‌ها و سلیقه‌های گونه‌گون، از شعر پارسی‌گویان که در حق سرور مردان، شعر سروده‌اند فراهم آمده و به چاپ رسیده و در اختیار همگان است. اما انعکاس سیمای علی در نثر پارسی خود داستانی دیگر است و پرداختن تفصیلی بدان در خور مجال وسیعتر. در این فرصت می‌کوشیم باب این مبحث را بگشائیم و چند نمونه را نقل کنیم. وزله تهمه گزیده‌ای در این باب همراه با تحلیل وافیه، در خور مجلد بل مجلداتی است.

در نثر کهن پارسی، چهره مرد حق، هم در متون تاریخی مجال جلوه‌گری یافته و هم در متون تفسیری و هم‌متون اخلاقی و عرفانی. در بیشتر این متون هم سیمایی از علی ترسیم شده است

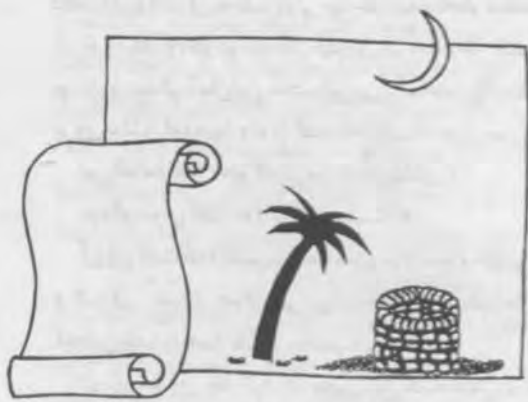
از جمله موضوعات و مفاهیمی که فوق‌العاده مورد توجه پارسی‌نویسان و پارسی‌گویان بوده است موضوع مدح و توصیف خاندان نبوت بوده است. پارسی‌گویان و پارسی‌نویسان، در طی این قرون، مراتب ارادت خویش را به صورت‌های گوناگون به خاندان پیامبر اظهار کرده‌اند و این «قیمتی در لفظ دری را» مخلصانه و خاکسارانه تثار آنان، خاصه امیر اهل بیت، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) کرده‌اند.

نزدیک به واقع، مثبت و موصوف به صفات عالی، در جایگاهی دست‌نیافتنی.

در میان متون کهن، سیمای امام علی بن ابی‌طالب در دو کتاب ارجمند «تاریخنامه طبری» و «تفسیر طبری» جلوه‌ای یگانه دارد. این هر دو کتاب گرداننده پارسی تاریخ و تفسیر، نوشته محمدبن جریر طبری‌اند. تاریخنامه طبری به روزگار سامانیان صورت تألیف یافته است (۳۵۲ ه.ق). و از همان زمان مورد توجه و اقبال و استفاده اهل ادب و تاریخ ایران بوده است. این تاریخ شامل دو بخش است: پیش از اسلام و پس از اسلام، در مجلدات مربوط به دوره اسلامی، هم در حوادث روزگار پیامبر از نقش علی و فعالیت‌های وی یاد شده و هم فصل مشمی پس از قتل عثمان به ماجراهای روزگار او پرداخته شده است که قسمتی از آن را در اینجا می‌آوریم:

خبر بیعت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (رضی الله عنه) آن روز که عثمان را رضی الله عنه به حصار گرفتند، چون مؤذن پیامد او را به نماز خواند. گفتا برو و علی را بگوی تا نماز کند. مؤذن سوی علی رفت. علی گفت: بو ایوب الانصاری را بگوی تا نماز کند. بو ایوب روزی چند نماز کرد. پس علی سهل بن حنیف را بفرمود که نماز کن، و نماز ادینه علی کردی. [و چون وقت حج بیود، عثمان بر بام حصار آمد و عبدالله بن عباس را بخواند و به مکه فرستاد تا حج کرد. و چون می‌رفت، علی را گفت: با من بیای که ترا تهمت همی کنند به عثمان و کار وی، تا باری چون کاری افتد، تو آنجا نباشی. فرمان نکرد و عبدالله برفت. [و روز ادینه عثمان را بکشند. و مردمان مصر سوی علی آمدند و گفتند دست بیرون آر تا بیعت کنیم، گفت: شتاب مکنید. پس مردمان مدینه پیامدند و علی را گفتند مردم را از امامی چاره نیست. دست بیرون آر تا تو را بیعت کنیم. علی گفت: آنگاه که اهل مدینه و





یاران پیغمبر گرد آمدند و به وقت آنکه عمر کار به شوری افکند من همی خواستم که این کار مرا بود ولیکن اکنون بیازمودم هر که را خواهید بدهید تا من او را متابِع باشم. پس بصریان سوی طلحه شدند، و همچنین او نیز اجابت نکرد، زیرا که همی دانست که هنوز خلاف است.

پس چون پنج روز برآمد و آن غریبان دانستند که این کار بدیشان بر نیاید، اهل مدینه را گرد کردند و گفتند امروز پنج روز است تا جهان بی امام است، کسی بنگرید و بدین کار به پای، کنید. ایشان همه گفتند جز علی کس نشاید، گفتند علی قبول نمی کند، شما را همه بیاید رفتن و او را بیاوردن. اهل مدینه همه پیش علی بیامدند و گفتند جهان بی امام است و از تو حق تر نیست. هر چند گفتند اجابت نکرد. پس این غریبان گفتند اگر ما به شهر خویش باز شویم و امامی پدید نیامده باشد به جهان اندر فتنه خیزد و آن فتنه هرگز نشیند. علی گفت: یاران پیغمبر (مهاجر و انصار) آیند که نخست ایشان ابتدا کنند. برفتند و یاران پیغمبر (س) را بیاوردند مگر طلحه و زبیر که پیغام فرستادند که هر که مسلمانان پسندند ما نیز پسندیدیم. چون مردم بیعت کنند ما نیز بیعت کنیم. علی گفت: نخست ایشان آیند، و خواست که برخیزد. مردمان نگذاشتند که برخیزد. پس مالک اشتر گفت: من طلحه را بیاورم، و حکیم بن جبلة گفت: من زبیر را بیاورم. چون مالک به نزدیک طلحه شد، گفت: تا فردا. مالک گفت: مسلمانان را به امام خواهی کردن و میان مسلمانان خلاف خواهی افکندن. مردمان بصره به در تو آمدند چرا بیعت نکردی؟ امروز که مردمان بر یک تن گرد آمدند، اختلاف کردن چرا است؟ اگر با من بیایی و اگر نه سرت بردارم. و حکیم نیز همچنین بگفت. زبیر را و طلحه را هر دو بیاوردند پیش علی. و علی گفت: مرا اندر این کار رغبتی نیست و مسلمانان بی امام مانده اند، هر که از شما خواهید دست باز کنید تا من او را بیعت کنم، و از همه شایه ای طلحه، دست باز کن تا تو را بیعت کنیم. طلحه گفت: معاذ الله، آنجا که تو باشی و فضل و سابقت تو، من که باشم! مالک اشتر دست علی باز کرد و نخستین کسی که دست بر دست علی زد طلحه بود. و دست راست طلحه شل بود. مردی نامش حبیب بن ذؤبب گفت: ید شلاء و بیعة لا تتم. گفت نخستین دستی شل و ناقص بر دست وی آمد. هرگز این کار تمام نشود. پس زبیر بن العوام بیعت کرد و یاران پیغمبر (س). دیگر روز بیعت تمام شد و علی بر منبر شد و خطبه کرد و نماز آدینه بکرد و آن روز بیست و پنجم بود از ذی الحجّه به سال سی و پنج از هجرت.

اناربخنامه طبری / منسوب به بلعمی / تصحیح محمد روشن / ج ۱ / ص ۶۰۸-۶۰۶

در ضمن قصه ها و مباحث تاریخی موجود در ترجمه تفسیر طبری هم که در زمان سامانیان تألیف یافته به مناسبت، بخشهایی به سیره امام علی اختصاص یافته است. در این کتاب ماجرای توطئه و خوارج و قتل امام علی در جامعه نثری جذاب و

موجز و مؤثر چنین تصویر شده است:

«و سب کشتن علی بن ابیطالب آن بود که سه کس اندر مزگت کوفه نشسته بودند به سال چهارم از هجرت: یکی عبدالرحمن ابن ملجم مرادی بود و دوم عمر و این بکر تمیمی و سه دیگر مبارک ابن عبدالله بود. و این هر سه تن مذهب خوارج داشتند. و ایشان گفتندی که اندر دنیا امام نیست و کس را بر حکم خدای حکم نیست و طاعت هیچ کس از مخلوقان واجب نیست و این مردمان، همه بر ضلالتند و هر کسی می گوید که امیری، من بگیرم. و این هر سه تن نشسته بودند و حدیث حرب نهروان همی کردند و بر آن کشتگان که آنجا کشته شده بودند می گریستند و بر علی و بر معاویه و بر عمرو ابن عاص لعنت همی کردند و همی گفتند که «کاشکی ما یاران باقتیمی تا ما این هر سه تن را بکشیم». عبدالرحمان ابن ملجم گفت که «اگر من یار یابم، من این هر سه تن را بکشم و اگر هر دو با من یار باشید، ما هر یکی را یکی بکشیم و بی شک بهشت بیابیم، تا این خون ریختن از میان ایشان و از همه ی جهان برخیزد.»

ایشان هر دو گفتند «سیاس داریم و با تو یار باشیم و آن چنان کنیم که تو فرمانی.»

عبدالرحمان ابن ملجم گفتا «من علی را بکشم.»

عمرو ابن بکر گفتا «من عمرو ابن عاص را بکشم.»

و مبارک ابن عبدالله گفت که «من معاویه را بکشم.»

پس ایشان، هر دو گفتند که «تو علی را چگونه بکشی؟»

او گفت که «من علی را همچنان بکشم که ابو لولو عمر را کشت. امداد یگانه، به مزگت اندر.» ایشان، هر دو گفتند که «ما نیز همچنین کنیم و ایشان را همچنین کشیم. ولیکن، چنان باید که هر سه به یک روز کشته شوند، تا یکی از ایشان نماند. که آن گاه، ولایت بگیرد.»

پس، بر آن نهادند که «این کار به ماه رمضان کنیم. تا مزگت ها پر انبوه تر باشد.» و این وعده بنهادند روز هفدهم از ماه رمضان. (و این روز آدینه بود.) و بر آن نهادند که عمرو ابن بکر به مصر شود، به کشتن عمرو ابن عاص، و مبارک به دمشق شود و به کشتن معاویه، و عبدالرحمان ابن ملجم به کوفه بیستاد ... و او از محلبت بتی کنده بود و مردمان آن محلبت، علی را دشمن

[ترجمه تفسیر طبری / ویرایش: جعفر مدرس صادقی / ص ۳۸۶-۳۸۵]  
 سادگی، بی‌بیرایگی و دقت در توصیف و نزدیکی به زبان  
 گفتار، چیزی است که این هر دو متن را بس از گذشت هزار سال  
 همچنان زنده و جذاب و مورد پسند فارسی زبانان نگاه داشته  
 است.

عارفان هم در متون مهمی که به زبان پارسی نوشته‌اند در کنار  
 مورخان، با زبانی شاعرانه و مسحورکننده مراتب ارادت خویش را  
 به سرور مردان ابراز داشته‌اند. فی‌المثل ابوالحسن علی بن  
 عثمان هجویری عارف و نویسنده بزرگ قرن پنجم (متوفای  
 حدود ۴۶۵) نویسنده کتاب بسیار مهم «کشف‌المحجوب» در  
 باب معارف تصوف و رجال و طبقات صوفیه، سیمای امام علی را  
 از چشم‌انداز خویش چنین نقش می‌زند: «و منهم عمّ زاده  
 مصطفی و غریق بحر بلا و حریق نار و لا و مقتدای اولیا و  
 اصغیا، ابوالحسن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و او را  
 اندرین طریقت شانی عظیم و درجتی رفیع است و اندر دقت  
 عبارت از اصول حقایق، حظی تمام داشت تا حدی که جنید رحمه  
 الله گفت: «شیخنا فی الاصول و البلاء علی المرتضی»، شیخ  
 ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است رضی الله  
 عنه یعنی اندر علم و معاملات امام این طریقت علی است رضی الله  
 عنه، از آنکه علم این طریقت را اهل این اصول گویند و  
 معاملاتش بجمله بلا کشیدن است. می‌آرند که یکی به نزدیک  
 وی آمد که ای امیرالمؤمنین مرا وصیتی بکن وی گفت: «لا  
 تجعلن اکبر شغلک باهلک و ولدک فان یکن اهلک و ولدک  
 من اولیاء الله فان الله لا یضیع اولیاءه و ان کانوا اعداء الله فما  
 هتک و شغلک لاعداء الله.»

نگر تا زن و فرزند را مهم‌ترین اشتغال خود نگردانی که اگر  
 ایشان از دوستان خدایتند جل جلاله وی دوستان خود را ضایع  
 نگرداند و اگر دشمنان خدایتند عزوجل آندوه دشمنان خدای چه  
 می‌داری و معلق این مسئله به انقطاع دل بود از دون حق  
 جل جلاله که وی خود بندگان خود را چنان که خواهد می‌دارد.



داشتندی و اندر آن محلت زنی بود خارجیه و نام او قطامه بود و  
 پدر او و برادر او، هر دو، به حرب نهروان، بر دست علی کشته شده  
 بودند. و عبدالرحمان ابن ملجم این زن - قطامه - را بدیده بود و  
 بر وی عاشق آمده بود و او را گفت که «باید که تو زن من باشی.»  
 این قطامه گفتا: «تو کایین من توانی دادن.»

عبدالرحمان گفتا: «کایین تو چیست؟»  
 آن زن گفت که «کایین من سه هزار درم است و غلامی مغنی  
 و کنیزی مغنیه و خون علی بن ابیطالب.» عبدالرحمان گفت  
 که «این همه بدهم و علی را بکشم.»

این زن با وی وفا کرد که «چون این همه بدهی و علی را  
 بکشی، من زن تو باشم.» پس این زن گفت که «تو را به کشتن  
 علی، یار باید؟»

عبدالرحمان گفت که «اگر باشد، شاید.»

پس آن زن پیش مردی رفت نام وی وردان بود و این وردان از  
 بنی تمیم بود و این زن از او شنیده بود که «اگر من یار یابم، علی  
 را بکشم.» پس این زن برفت و آن وردان را پیش عبدالرحمان  
 آورد. و مرد دیگر بود نام وی شیب بود. پس هر سه بیعت کردند  
 و همی بیووند تا شب وعده. پس هر سه بر مزگت اندر آمدند و  
 عبدالرحمان و شیب از پس در بیستادند. و چون علی از در مزگت  
 اندر آمد، تاریک بود و ایشان، هر سه شمشیر بزدند و آن شیب و  
 آن وردان کارگر نیامد و شمشیر عبدالرحمان بر سر علی آمد و به  
 استخان سر بگذشت و به مزغ سر پرسید. و مردمان به گرفتن  
 عبدالرحمان مشغول شدند. و پس وردان و شیب، هر دو،  
 بجستند، و عبدالرحمان را بگرفتند و اندر بند کردند. و ثنی چند  
 از پس وردان و شیب برفتند و ایشان را بگرفتند و هم بر جای،  
 بگشتند. پس علی جعدت ابن هبیره را فرمود تا نماز کرد. و علی  
 را برداشتند و به خانه بردند و عبدالرحمان را پیش او آوردند. علی  
 از او پرسید که «این چرا کردی؟»

عبدالرحمان گفتا: «اؤ بی خونهای ناحق که تو دیدختی.»  
 پس علی او را به حسن سپرد و گفت «او را محکم دار! اگر من  
 از این زخم او بمیرم، آن گاه او را باز کُش و اگر من بزم، آن گاه  
 آن چه باید کردن خود کنم.»  
 و حسن او را به خانه‌ی خویش برد و با پدر و با موکل، همی  
 داشت.

و روز دیگر، ام کلثوم، دختر علی، به خانه‌ی حسن اندر آمد و  
 همی گریست و به عبدالرحمان ابن ملجم گفت که «ای سوم،  
 امیرالمؤمنین امروز بهتر است. و تو را بتتر - که فردا تو را به زاری  
 بکشند.»

عبدالرحمان گفت که «او هیچ بهتر نیست - که من شمشیر را  
 به زهرآب داده بودم. و اگر او بهتر است، پس تو چرا همی  
 گریی؟»

ام کلثوم او را دشنام داد و بیرون آمد، گریان.  
 پس، روز سوم، امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب به رحمت  
 خدای رسید و روح تسلیم کرد.»

هرگاه کی یقین تو صادق بود چنان که موسی عم دختر شعیب را عم بر حالی هرچه صعب تر بگذاشت و به خداوند تسلیم کرد و ابراهیم هاجر و اسمعیل را برداشت: و به وادی غیر ذی زرع برد و به خداوند جل جلاله تسلیم کرد و مرا ایشان را اکبر شغل خود نساختند و همه دل در حق تعالی بستند تا مراد دو جهان برآمد اندر حال بی مرادی تسلیم امور به خداوند عزوجل و مانند دست این سخن بدانک علی گفت کرم الله وجهه مرسایلی را کی از وی پرسیده بود کی پاکیزه ترین کسبها چیست گفت غناء القلب بالله و هر دل که بخدای تعالی توانگر باشد نیستی دنیا ویرا درویش نگرداند و هستی آن شادی نیاردش و حقیقت آن ب فقر و صفوت باز گردد و ذکر آن گذشت پس اهل این طریقت اقتدا یدو کنند در حقایق عبارات و دقایق اشارات و تجرید از معلوم دنیا و نظاره اندر تقدیر حق و لطایف کلام وی بیش از آنست کی به عدد و اندر آید و مذهب من اندرین کتاب اختصارست و بالله التوفیق [کشف المحجوب/ص ۸۵-۸۴]

در قرون میانه اسلامی نیز شمار قابل توجهی از نویسندگان - با گرایش های مختلف - به مناسبت های گونه گون از مولا علی یاد کرده اند. در این میان مورخان، به نظر می رسد شمارشان بیشتر باشد. یکی از متون مهمی تاریخی زبان فارسی، «طبقات ناصری» تألیف منهای سراج جوزجانی است از مؤلفات قرن هفتم. مؤلف که مقارن هجوم مغولان زندگی کرده، کوشیده است یک دوره تاریخ ایران و جهان را در کتاب خویش بگنجانند. قسمت های مربوط به مغولان و ملکوت هند «طبقات ناصر» از اهمیت زیادی برخوردار است. «طبقات ناصری» از نظر نثر فارسی نیز از جمله متون مهم محسوب می گردد. عبدالحی حبیبی، مصحح محقق کتاب، نثر آن را بر نثر تاریخ بیهقی نیز ترجیح می دهد.

در بخش مربوط به خلقای این کتاب، پاره ای هم به امام علی (ع) اختصاص یافته و ماخذ ما در نقل قسمتی از آن چاپ دنیای کتاب است که در سال ۱۳۶۳ در تهران صورت گرفته است.

«علی کرم الله وجهه ابن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بود، و اول کسی که پدر و مادرش هاشمی بود اوست و کنیت علی رضی الله عنه ابوالحسن بود، و به روایت واقدی رضی الله عنه سیاه چرده بود، فراخ چشم، اصلاح سر، کوتاه بالا، عمر او شصت و سه سال بود به روایت محمد اسحاق. و علی ده ساله بود که اسلام آورد و پیش از وحی در تربیت مصطفی (ع) بود، و اقدی روایت می کند: روزی علی به خدمت مصطفی (ع) درآمد و او را دید با خدیجه نماز می گذارد، پرسید: که یا محمد! این چیست؟ مصطفی (ع) فرمود: هذا دین الله اصطفی لنفسه این دین خدای است که برای پرستش بندگان پسندیده است، حضرت خود را!! ای علی دعوت می کنم، تا دین قبول کنی! علی رضی الله عنه گفت: من ذکر این دین نشنیده ام، با پدر خود ابوطالب باز گویم. مصطفی فرمود: یا علی! اگر این دین

قبول نمی کنی، سر ما را با کس آشکارا مکن! علی به خانه باز رفت، در اندیشه بود همه شب، حق تعالی در دل او اسلام افکند. با مراد به خدمت مصطفی (ع) آمد، و اسلام آورد، مادر علی را معلوم شد، با پدرش باز گفت، مصطفی و خدیجه و علی از مکه بیرون آمدند و در شعاب، یعنی در غارهای کوه های مکه نماز می گذاردند، ابوطالب در طلب ایشان بیرون آمد، ایشان را دید پرسید: ای برادرزاده من! این چیست؟

مصطفی (ع) فرمود: ای عم! هذا دین الله اصطفی لنفسه و بعث به رسله و انبیائه و انت احق من اجاب، این دین خدائی است تعالی و تقدس، که انبیاء و رسل را بدان فرموده است، و تو ای عم! اولی تری به قبول این دین از دیگران، ابوطالب جواب داد: من نتوانم که دین پدران بگذارم، ولیکن تو کار خود کن و نگذارم که هیچکس مکروهی به تو رساند و علی را گفت: ملازمت محمد بکن! که او تو را جز به خیر نخواهد... [طبقات ناصری / منهای سراج / به تصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی حبیبی / دنیای کتاب / ۲ و ۸۱]

باید مخاطر نشان سازم که نویسنده، مذهب سنت و جماعت دارد و لذا طبعاً اعتقاد او در باب ایمان ابوطالب یا شیعه تفاوت دارد.

خواجگه غیبات الدین معروف به خواند میر متوفائی ۹۴۲ از ادبا و مورخان نامدار قرن دهم هجری است که کتابهای چندی به رشته تألیف کشیده که مهمترین آنها، حبیب السیر است. این کتاب به تعبیر شادروان استاد جلال الدین همایی «معروفترین کتاب تاریخ فارسی که بعد از عهد مغول تاکنون پس از کتاب روضة الصفا تألیف شده همین کتاب حاضر حبیب السیر است.» و باز به قول همو «روی هم رفته جا معتبرین کتابی است که تاکنون در این موضوع (تاریخ ایران و اسلام) تألیف شده» است. استاد همایی از سر انصاف، نثر حبیب السیر را «از منشات بسیار یخته شیوایی طرز مسجع معمول» قرن دهم می داند. باری، حبیب السیر مستمل بر یک دوره جامع از تاریخ ایران و جهان و انبیاء و سلاطین و افسانه و اساطیر ملی و دینی است.

در اینجا قسمتی از متن این کتاب را که راجع به شرح حوادث مربوط به نحوه بیعت مردم با آن حضرت است، نقل می کنیم: «رسایل ارباب فضایل برین روایت اشتمال دارد که بعد از ارتحال امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه به چند روز اشرف و قبایل از مردم مصر و کوفه و بصره به ملازمت حضرت ولایت مرتبت رفته گفتند که عثمان به جهان جاودان انتقال نمود و مسلمانان را از امامی چاره نیست مناسب آنکه قدم مکرم بر مستند مشید خلافت نهی و چمن آمال خلائق را از رشحات سحاب عدل و احسان، حضرت و نصارت دهی! امیرالمؤمنین علی فرمود که التماس شما در باب قبول این مهم چندان اثری ندارد زیرا که تعیین متصدی منصب خلافت، مفوض به رأی صوا بنمایی اهل یدر است به علو قدر از امثال و اقران امتیاز یافته اند و مصوبان این سخن را به مسامع آن طایفه رسانیده و حضار معرکه



و رسیده به مرتبه ای که در آنجا رسید و در آن  
 سلسله است که از آنجا شروع می‌شود تا آنجا که در آنجا

بدر بلکه جمهور اصحاب رسول منشرح الصدر به استان امامت  
 ایشان شتافتند و بزبان نیاز و اخلاص معروض داشتند که اهل  
 اسلام را امامی عالی مقام ضرور است و بنا بر علو نسب و شرف  
 حسب و قربت قرابت نبوی و متخلق باخلاق مصطفوی و کمال  
 علم و فراست و وقور حلم و کیاست و کسب درجات عالیة اخرویه  
 و ترک مزخرفات فانیة دنیویة هیچ آفریده بتقلد این کار از تو  
 سزاوارتر نیست توقع آنکه قامت قابلیت خود را بخلعت خلافت  
 بیارائی و ابواب مرحمت و رافت بر روی روزگار همگنان بکشایی  
 حضرت ولایت مآب، نخست از قبول این امر خطیر آبا فرموده و  
 بالاخره بواسطه کثرت مبالغه مخلصان بر زبان الهام بیان گذرانید  
 که این مهم بی حضور طلحه و زبیر تمشیت نپذیرد و اجله  
 اصحاب، شخصی به طلب آن دو عزیز فرستاده ایشان را طلبیدند  
 و ایشان به مجلس نیامده پیغام فرستادند که با هر که مسلمانان  
 بیعت نمایند ما متابعت فرمائیم و این صورت در نظر اهل خبرت  
 نامرضی نموده مالک اشتر طلحه را و حکیم بن جبلة زبیر را طوعاً  
 او کرها حاضر ساختند و آن امام عرصه آفاق از نهایت مکارم  
 اخلاق، ایشان را تعظیم و احترام نموده فرمود که اهل اسلام امام  
 می‌خواهند و هر کدام از شما که بدین منصب رغبت می‌نمایند  
 مرا مضایقه نیست. طلحه و زبیر رضی الله عنهما جواب دادند که  
 با وجود تو ما را چگونه این تمنا بر خاطر گذرد. نگاه نخست  
 طلحه دست به دست شاه ولایت رسانیده بیعت کرد و چون دست  
 طلحه بنا بر زخمی که در معرکه احد خورده بود شل بود. حبیب بن  
 ذویب گفت که (ید شلا و بیعت لا تم) و به روایت کشف الغمه و  
 صاحب مقصد الفصی شاه اولیاء به نفس نفیس این کلمه بر زبان

راند. القصة در آن روز خواص اصحاب دست بیعت به جناب ولایت  
 مآب داده روز دیگر خواص و عوام بدان سعادت عظمی استسعاد  
 یافتند... [حبیب السیر / ج ۱ / ص ۵۲۳-۵۲۲]  
 همو در مقدمه ذکر مصیبت امیرالمؤمنین علی، قلم را  
 اینگونه می‌گریاند.

«سنت سنیه ایزد تعالی (ولن تجد لسنة الله تبديلاً) بر این  
 منوال سمت استمرار پذیرفته که هر کس از راه محبت و اخلاص  
 به قدم نیاز و اختصاص ساحت بارگاه احدیت بیاماید و بدست  
 ارادت و بندگی ابواب ملازمت درگاه الوهیت بر روی روزگار  
 محبت خود بگشاید باران عموم و بلا یا از غمام محن و رزایا بر  
 فرق او ریزان شود و انوار ابتهاج و راحت آثار افراح و بهجت از  
 صفحات احوالش گریزان گردد و مرویه صحیحه (ان الله اذا  
 احبّ قوماً ابتلاهم) مؤید این دعوی است و کلمه فصیحه  
 (البلاء للولاء كاللهب للنهب) مؤکد این معنی.

دوستی چون زیلا چون آتش است  
 زر خالص در دل آتش، خوش است

و لهذا نزول نوائب بر اکابر انبیاء که محرمان حریم کبریاوند  
 بیشتر از سایر برایامی بوده است و حلول مصائب بر اعظام اولیا که  
 مقربان عالم بالااند اکثر از جمیع خلائق روی می‌نموده تن کدام  
 نبی است که گداخته شعله است او نیست و دل کدام ولی است که  
 نشانه سهام کرب او نیست بلکه بر آتش بلاه او در هر بادیه  
 هزارهزار دل کجا بست و از دود ابتلاء او در زاویه هزارهزار دیده  
 بر آب، رباعی:

اندر همه دشت خاوران سنگی نیست  
 کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست  
 در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست  
 کز دست غمت نشسته دل تنگی نیست

و مصداق این سیاق نزد علماء آفاق از تأمل در وقایعی که میان  
 امیرالمؤمنین و امام المسلمین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب و  
 معاویه بن ابی سفیان و شامیان واقع شده بر وجهی که شمه از آن  
 سیق ذکر یافت (کالشمس فی رابعة النهار) ظاهر و آشکار  
 می‌گردد زیرا که با وجود آنکه باتفاق جمیع طوایف است آن مهر  
 سپهر امامت خلیفه بحق و امام مطلق بود و پیش از تمامی اهل  
 اسلام به متابعت نبی‌امی علیه الصلوة والسلام اقدام فرمود و  
 خصوصیت نسبی و حسبی و مقارنت نسبی و مکتسبی با رسول  
 عربی باکمل وجهی حاصل داشت و پیوسته در ملازمت آنحضرت  
 رایت غزو و جهاد ولواء علم و اجتهاد می‌افراشت و در میدان  
 شجاعت و مردانگی از مجموع مبارزان ادوارگوی مسابقت  
 می‌ربود و در ایوان سخاوت و فرزوانگی بر جمیع کریمان اعصار  
 سابق و فایق می‌نمود و اکثر اکابر مهاجر و انصار غایبه  
 متابعتش بر دوش گرفته بودند و بیشتر اشراف بلاد و امصار حلقه  
 متابعتش در گوش کشیده آن حضرت را بر طبق دلخواه بر  
 معاویه بن ابی سفیان که بی‌شایبه اشتباه طلیق بن طلیق بود و در  
 سلک مؤلفه قلوب انتظام دانست استیلا میسر نگردید و از آن



جهت مدتی مدید روزگار فرخنده آثار با نواع غصه و غم و اصناف حزن و الم گذرانیده بالاخره بدرجۀ رفیعۀ شهادت رسیده منقولست که توبتی یکی از مخصوصان سده سنیۀ امامت و منتسبان عتبۀ علیه کرامت از آن جناب پرسید که امیرالمؤمنین با وجود انواع فضایل صدری و معنوی و اصناف کمالات دنیوی و اخروی که ذات فایض البرکات ترا حاصل است سبب چه بود که این‌ها را مغلوب نتوانستی ساخت جواب داد که دنیا بدو پا قائمست یکی حق و دیگری باطل. من اراده کردم که بیک پا قائم گردد میسر نشد طرفه حالتی است که والیان ولایت هدایت بواسطه جفاء دنیا بیوفا همواره در زوایای یأس و حرمان می‌نشینند و سالکان مسالک غوایت از کج روی فلک بی‌سرویا پیوسته در ریاض آمال و امانی اثمار دولت و کامرانی می‌چینند مقربان بارگاه سبحانی به سبب حصول سعادات جاودانی از مستلذات عالم فانی مهجور و مردودان درگاه یزدانی بواسطه وفور تسویلات نفسانی باحراز مرادات این جهانی مغرور.

فلک بر خویش، بیجان از دهان نیست

بی آزار ما ز روز آمانی است

رساند هر کرایک لحظه راحت

کند سالی ز دنیایش جراحت

بهر اختر کز روشن چراغیست

نهاده بر دل ازاده داغیست

[تاریخ حبیب السیر / ج ۱ / ص ۵۷۶-۵۷۵]

بر کسانی که با آثار مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، معروف به مولوی آشنایی دارند، مراتب اخلاص بی‌دریغ و ارادت بی‌نظیر وی به سرور مردان و «شیر حق» بسیار روشن است. لیکن موارد ارادت‌ورزی وی منحصر به آنچه در «مثنوی» و احیاناً «دیوان کبیر شمس» آمده منحصر نیست. شمس‌الدین محمد افلاکی از مریدان و معتقدان وی در کتاب ممتع و خوش‌تنزی که سالها بعد از وفات مولانا در شرح احوال و مناقب او نوشته، یعنی «مناقب العارفین»، موارد دیگری از ارادت‌ورزی‌های وی را یاد می‌کند.

این کتاب، سالها پیش به همت محقق ترک، استاد تحسین یازیجی تصحیح و منتشر شده است. اینک به یکی از این فقرات توجه می‌کنیم: «همچنان فضلالی بنیه و علمای فقیه اصحاب عظیم‌الله ذکر هم روایت کردند که روزی حضرت مولانا در شرح اسرارنی که اول ما خلق الله القلم عبارت از آن است ون والقلم و ما یسطرون (۱/۶۸) اشارت بدان، معانی می‌فرمود، گفت:

روزی حضرت مصطفی (صلعم) اسرار اخوان صفا را به خدمت علی مرتضای کرم‌الله وجهه در خلوت بیان می‌کرد و وصیت کرد که این اسرار عظیم به نامحرمی مگوی و افشامکن و متابعت نگاه‌دار، تا چهل روز تمام تحمل فرمود و بی‌قرار گشته بود و حامله‌وار شکم بین شده مجال تنفس نداشت و عاقبۀ الامر بی‌خوددار به صحرائی بیرون آمد و در آنجا چاهی مخ‌یافت، سر را فرو چاه کرده آن رازها را یک‌به‌یک گفتن گرفت و از غایت مستی کفها کرده از دهان او آن کفها و رُضاب در آب چاه ریخته

می‌شد تا به کلی مستغرق گشته سلطان سر سلونی سکونی بیافت و بعد از چند روز در آن چاه یکتانی برست و روزبه‌روز بزرگتر شد و قد کشید، مگر که چوپانی روشن‌دل بر آن حال مطلع گشته آن نی را برید، سوراخی چند کرده شب‌روز عاشق‌وار می‌نواخت و گوسفندان را می‌چرانید، تا به حدی که در قبایل عرب شی چوپان منتشر شد و شایع گشت و تمامت عرب‌عرباء شرقاً و غرباً به تفرج و استماع آن رغبت می‌نمودند و از غایت لذت آواز نی می‌گریستند و ذوقها می‌کردند و همچنان اشتران نیز گرد او حلقه کرده از چرا بازمانده بودند، به تواتر این خبر و این حکایت به سمع مبارک رسول رسیده فرمود که چوپان را حاضر کردند، چون سرآغاز نواختن گرفت تمامت اصحاب ذوقی گشته شورها می‌کردند و بی‌خود می‌شدند، فرمود که این نواها شرح آن اسرار است که من یا علی در خلوت گفته بودم، همچنان تا کس را از اهل صفا صفوتی نباشد اسرار اخوان صفا را از نوای نای نتواند شنیدن و متلذذ گشتن که الایمان کله ذوق و شوق چنان که فرموده است.

اه درایت را ندارم محرمی

چون علی‌آه می‌کنم در قصر چاه

چون بچوشت نی بروید از لبش

نی بنالد را از من گزارد تباہ

بس کن ای نی زانک ما نامحرمیم

زان شکر مارا و نی را عذر خواه

[مناقب العارفین / شمس‌الدین احمد الافلاکی العارفی / ج ۱ / ص ۲۸۲]

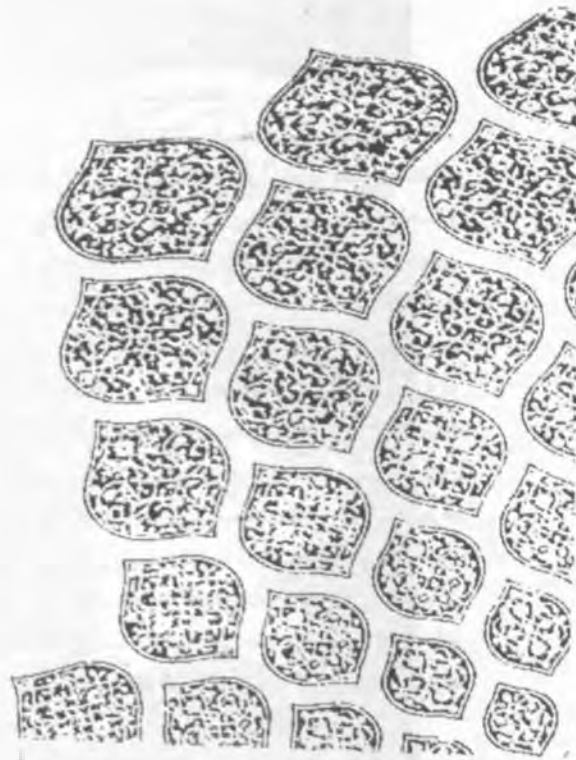
تهران دنیای کتاب / چاپ سوم ۱۳۷۵]

روایت جذابی است با رنگ و لعابی از معتقدات صوفیانه و فولکلوریک و سخت‌زیبا و ساده.

اینک و در ادامه مقاله به انعکاس سیمای امام علی در نثر معاصر می‌پردازیم. کارنامه نثر پارسی معاصر در آنچه با شخصیت شامی و علمی و اعتقادی امام علی ارتباط می‌یابد خوشبختانه پربرگ و پیاور است. در روزگار ما نویسندگانی با گرایش‌های گوناگون به معرفی علی پرداخته‌اند و کتابهایی با سلیقه‌های مختلف نوشته‌اند. در این قسمت از باب نمونه فقط به ارائه چند نمونه، به عنوان مستنی از خروار نقل می‌کنیم.

شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر، عرفان‌شناس و ادب‌شناس و نویسنده بزرگ معاصر در کتاب «شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری» در باب مذهب عطار و مراتب ارادت او به شاه مردان، می‌نویسد: «با وجود آنچه گفتیم اخلاص واردات و نحوه ستایش او از حضرت مولای متقیان به طوری صدق‌آمیز و مبنی بر حسن اعتقاد است که قاضی نورالله ششتری وی را شیعه پاک و خالص شمرده و مدائح او را در حق یاران یصیر (س) تأویل نموده است.

سخن راست آن است که بزرگان اهل سنت هرگز منکر فضائل حضرت امیر (ع) نبوده و نیستند و مرتبت آن حضرت و اختصاص وی به جناب سیدان نبی (ص) آن اندازه آشکار و مدلل است که جز



داوریهای او نیز قضاوت‌های منسوب به داود و سلیمان را به خاطر می‌آورد. در سخنان او قوت ایمان و شور حق‌طلبی همه‌جا جلوه دارد. نه فقط در جنگ شهنشاهی بیباک و گستاخ بود بلکه در زهد و تقوی نیز نمونه کمال شمرده می‌شد. غالباً خود را گرسنه نگه می‌داشت و گاه سنگ بر شکم می‌بست تا از رنج گرسنگی برهد. در عبادت، اخلاص بسیار نشان می‌داد و در کار حلال و حرام دقتی بسر حد و سواس داشت و اگر هم گاه تهیدست نبود باز از چیزی که آن را تفنن و تجمل می‌شمرد اجتناب می‌نمود. حشمت خلافت او را از تسلیم به حکم شرع مانع نمی‌شد. یکبار از یک نصرانی - که دزد خود را نزد وی یافته بود - به قاضی شکایت کرد و چون شاهدهی نداشت حکم قاضی را که به نفع نصرانی بود یا گشاده‌رویی تلقی نمود. از دقت و احتیاطی که در رعایت حق و دین داشت طاعنان، وی را «محدود» می‌خواندند. با اینهمه، عامه مسلمانان غالباً وی را مظهر زهد و نمونه درستی و پارسایی می‌شمردند. چنانکه عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی می‌گفت علی، زاهدترین مردم بود. این مایه زهد و مخصوصاً سختگیریایی که در حساب بیت‌المال می‌کرد حتی نزدیکانش مثل عبداللّه بن عباس و برادرش عقیل ابن ابیطالب را از او مایوس کرد. در کار دین مذهب و ریا و مسامحه و تبعیض را جایز نمی‌شمرد. از این رو نصیحت مغیره بن شعبه را که در آغاز خلافت وی مصلحت چنان می‌دید که یکچند حکام و عمال عثمان را همچنان بر سر کار نگهدارد نپذیرفت. در صورتی که قبول این نصیحت شاید بسیاری از دشواریهایی را که برای وی پیش آمد مرتفع می‌کرد. در حقیقت پابندی وی به سیرت پیغمبر گاه سبب می‌شد که وی از قبول آنچه مصلحت وقت وی و فقط تا حدی برخلاف مقتضیات عهد حیات پیغمبر بود خودداری ورزد. در صورتی که رقیب وی معاویه بن ابی سفیان از قریحه فرصت‌طلبی و مصلحت‌بینی بهره بسیار داشت و همان سبب پیشرفت بنی امیه شد. علی به جمع مال و منال علاقه‌ی نداشت و از آرایش به هر چه دنیوی بود احتراز می‌کرد. بعد از مرگ از وی جز قرآنی و شمشیری با دو بست و پنجاه، و به قولی هفتصد درهم چیزی باقی نماند. از فقیران و یتیمان و بیگسان دلجویی می‌کرد و به شب زنده‌داری و نماز و روزه علاقه و شوقی وافر داشت. در بیان حق گستاخ بود و در سخنوری زبانی گشوده داشت. مروت قبیلگی عرب، در وجود او تلطیف یافته بود و به صورت کمال مروت اسلامی درآمده بود. از این رو نام شوالیه اسلام، برای او برانزده می‌نمود. شیعه وی او را «ولی الله» و «مرتضی» و «اسدالله» و «شاه مردان» خواندند. در حقیقت مکارم و فضایل اخلاقی او - و نه تنها قربایت با پیغمبر - سبب شد که بعدها تا به سرحد خدایی مورد محبت و پرستش «غلاة» بشود. [تاریخ ایران بعد از اسلام / دکتر زرین کوب / ص ۲۴۸ - ۲۴۷]

نواصب و خوارج هیچکس را یارای انکار آن نبوده‌است و آن گروه نیز به اتفاق مسلمین مردودند و از حقیقت محجوب، شیخ ما نیز خواه سنی و یا شیعی باشد در ملک تصوف قدم می‌زده‌است و عموم صوفیان و به استثنای نقشبندیه که بابو بکر نیز خود را پیوسته می‌شمارند) سد خرقه خود را به نقطه دایره ولایت محمدیه متصل می‌سازند و در عقد بیعت ولویه پدا بند علی را دستگیر خود می‌دانند و ساغر محبت و عشق به طاق ابروی مردانه وی می‌گشند (علیه الصلاة والسلام) و بنا بر این عشق و اخلاص او بدان ولی مطلق و مرشد کل امری است بسیار طبیعی و به اقتضای رسوخ اوست در ملک تصوف و تبعیت او در فروع مذهب از امام اهل رأی ابوحنیفه نعمان بن ثابت و یا امام مطلبی محمد بن ادریس شافعی متفاتی با ارادات و اخلاص عاشقانه‌اش به حضرت مولى الموالى علی (ع) ندارد ...

[شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری / نالیق بدیع الزمان فروزانفر چاپ دوم / ۱۳۷۴ / اینجین آثار و مفاخر فرهنگی / ۸ / ۵۷]

از دیگر نویسندگان بزرگی که در روزگار ما در جای جای آثارش و به مناسبت‌های گونه‌گون، به شخصیت امام علی پرداخته‌است شادروان دکتر عبدالرحمن زرین کوب است. وی کتابی هم اختصاصاً راجع به شخصیت حضرت علی نوشته بوده است به نام «انسان الهی» که بجز مقدمه آن، بقیه کتاب مفقود شده است و مقدمه بازمانده آن در کتاب «دفتر ایام» نشر شده است. دکتر زرین کوب در کتاب نامدارش «تاریخ ایران بعد از اسلام» چهره و شخصیت علی را اینگونه نقش می‌زند: «علی مردی میانه‌بالا و فراخ‌شانه بود با سروریشی سفید. چهره‌ی خندان و زبانی گرم و سخنگو داشت. سخنان حکمت‌آمیز و اشعار منسوب بدو یادآور امثال و غزل‌های سلیمان پیغمبرست. چنانکه

از دیگر نویسندگان چیره‌دست معاصر که با اراداتی کم‌نظیر به ترسیم سیمای امام علی (ع) پرداخته شادروان دکتر علی شریعتی است. او به مناسبت‌های مختلف و عموماً با رویکردی



جامعه‌شناختی در سخنرانی‌ها و نوشته‌های خویش در باب علی (ع) سختی ساز کرده است. بخشی از گفتارها و نوشتارهای او در این مورد و در کتابی تحت عنوان علی (ع) گردآمده و به چاپ رسیده است. اینک بخشی از نوشته‌ او را از کتاب «هبوط در کویر» ش را نقل می‌کنیم.

«و ماه این مسافر تنها، آواره دشتهای خاموش و خلوت آسمان، آن شب در نخلستانهای ساکت پیرامون مدینه، چشم به راه علی بود. این زندانی تنهای خاک، مهتاب پرشکوه و بلندزیبای زمین، این در انبوه شیعیانش مجهول، تا مگر همچون هر شب از شهر پلید و از غوغای زشت تغییرها و خورخورهای مردی که در پستی خانه‌های تنگ و تاریکشان خسیده‌اند، و در خواب نیز آنچه می‌بینند همچون بیداری یا منازل بوناک و نفرت‌آلود و گنبدیده شکمشان است و یا زیرشکمشان — خود را نجات دهد و بدامن مهربان و پاک آشنای خود مهتاب کشد، و در زیر سایه‌های درختان خرما که منتظرند تا علی را در میان خویش گیرند و از چشم بیگانه‌ها و بیهوده‌ها پوشیده دارند آهسته و آرام و آسوده، شب را و ساعت‌هایی از شب را با تنها یار محرم و صاحب

بسر و شیعه خاص، و علی شانس خویش، چاه، گفتگو کند. سر پیش او آورد و آزادانه بگیرد، بار سنگین غمها و دردها و حرفها را که بر سر دلش افتاد و بی تابش کرده است سبکتر سازد و همچو مرغی چینه‌دان پررنجش را در حلقوم چاه که همچون جوجه گرسنه‌ای بزوی او دهان گشوده است خالی کند و با «تکانده حوصله‌اش» باز به شهر برگردد، شهری که دوست و دشمن بازمشتها و کیسه‌ها و دامنه‌اشان را پر از دانه‌های درد کرده‌اند تا پیش او بریزند تا او همه را برچیند ...

آری، چنین است! علی (ع) چنین زندگی می‌کند، این زندگی علی بوده است! ... سایه مردی از دروازه شهر به خواب رفته در سینه حرارت سوخته و مرگ‌زده پیدا می‌شود با گامهای محتاطانه و وقار همیشگی پیش می‌آید، سر در گریبان خیالات رنج‌آلود و اندیشه‌های دردناک و عمیقش فرود برده و در پشت لبهای خاموش عقده‌های

انباشته دردها و حرفها و فریادها و خشمها و کینه‌ها، برای بیرون ریختن و متفجرشدن و صیحه برکشیدن و تالیدن بیقراری می‌کنند، ابروان و چشمها و پیشانی‌شان در چنگهای نیرومند و غضب‌آلود و صدها خاطرۀ دردناک و مجروح به هم فشرده شده‌اند و چین خورده‌اند. اما مرد سراسیمه است، در هر گامی با هراس بر می‌گردد و به پشت سرش می‌نگرد و دروازه شهر و راههایی که از شهر تا آنجا که او هست به دنبال وی کشیده شده‌اند به دقت تماشا می‌کند هرچند گام یکبار سراسیمه پیرامونش را می‌پاید، از چه می‌ترسد؟

این سایه علی است مردی که دلاوری و بی‌باکی همواره در آغوش مهیب‌ترین مخاطرات در بحبوحه خونین‌ترین و مرگبارترین تبردها و در زیر باران تیر و شمشیر صفهای انبوه هزاران دشمن به خون تشنه خود را به سایه او می‌کشاند و به زیر دامن او پناه می‌برند و پنهان می‌شوند و از هراس به قیصه شمشیر دو دم و پشت سیر استوار و لجوج او می‌آویزند، شجاعت، همواره در پناه علی از خطرها مصون است! او مظهر خشم خداوند است، شیر پیروزمند الله است ...

و اکنون این مرد تنها در این صحرا چرا چنین هراسان و نگران است؟ چرا چنین سراسیمه به اطراف می‌نگرد؟ چرا؟ علی از چه می‌ترسد؟ علی از چه می‌ترسد؟ علی چرا می‌تالد؟

ایندو پرسشی است که همواره در تاریخ مطرح است و با شکفتی از آن سخن می‌گویند و دریغ که «شیعیان علی نیز هیچکدام آن را ندانسته‌اند، هیچکدام!

علی در طول چهارده قرن چشم به راه شیعه‌ایست که به این سؤال پاسخ گویند و هنوز نایافته است. شیعه خاص علی، صاحب بسر علی، کسی است که این دو را بداند ... «هبوط در کویر / دکتر علی شریعتی / انتشارات: چاپخش / ص ۹۷ - ۱۰۱ یا تلخیص / شادروان دکتر غلامحسین یوسفی ادیب و نویسنده بزرگ خراسانی معاصر، نیز در موارد مختلف از نوشته‌های خویش با تثری ساده و پاکیزه و جاندار به ساحت مولای متقیان اظهار ارادت کرده





است، یکی از این موارد، مقاله کوتاه‌بست تحت عنوان «مظهر حق و انصاف» در کتاب «پوان‌های روشن» که شرح گونه‌ای است بر حکایتی از شیخ اجل سعدی در بوستان.

«هر وقت در جریان داستانها با کسانی آشنا شده‌ام که در رأی و نظر خود پافشاری کرده حاضر نشده‌اند به حرف درست دیگری گوش فرا دهند و یا هنگام مطالعه تاریخ، در خود رأیها و خودکامگیهای بشر و نتایج اسفانگیز آن تأمل کرده‌ام، با اخلاص و ارادتی تمام به مولای متقیان علی(ع)، بی‌اختیار درس بزرگی را بخاطر آورده‌ام که سعدی در حکایتی از باب چهارم بوستان از رفتار انسانی و بزرگواری و حق‌پذیری آن حضرت به همگان داده است و خواسته است در برابر خودخواهیهای بشر، با نمایش گوشه‌ای از فضائل آن انسان یگانه، ما را به راه راست رهنمون شود. از روزگار کودکی آن حکایت و اشعار را به یاد دارم و شاید شما نیز آنها را خوانده باشید:

کسی مشکلی بردیش علی  
مگر مشکلیش را کند منجلی

حکایت بوستان بسیار کوتاه است اما پرمغزست و نکته‌آموز و بخاطر سپردنی.

همین که سخن از علی(ع) و رفتار او بمیان می‌آید کافی است هر مسلمان پاک اعتقاد و هر ستایشگر، آزاد مردی و انسانیت را به خود جلب کند، زیرا کردار و گفتار و اندیشه‌های علی(ع) همیشه نور ایمان و حقیقت و دادگری می‌افشانند و شخص را از این دنیای فرودین بر می‌گیرد و به عالمی سرشار از روشنی و پاکی و راستی و آزادگی و زیبایی، در این حکایت بوستان نیز شخصیت علی(ع) همه فضای داستان را تسخیر کرده است، پرتو وجود او و فکر او و بزرگ‌منشی و اخلاق او، چنان می‌درخشد که انسان را سخت به سوی خود می‌کشد و بتدریج که حکایت را می‌خواند در برابر علی(ع) و فضائل او با اعجاب سر تعظیم فرود می‌آورد و مجذوب وی می‌شود. علی(ع) با آن مقام بزرگوار و فضیلت و شجاعت و دانایی و شرف و تقوی، در این جا عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد که از انسانی بزرگ و بزرگانندیش و بزرگواری چون او می‌سزد، رفتار بزرگ‌مردی مؤمن به حق، دوستدار و مروج حقیقت و انصاف و حریت، حق‌گزار و حق‌پذیر.

خلاصه در حکایت آن که کسی مشکلی را پیش علی(ع) طرح کرد و جواب آن را از او خواستار شد، علی(ع) از سر علم و رأی جواب او را گفت. در آن انجمن یکی از حاضران نیز در این باب اظهار نظر کرد و رأی غیر از رأی علی(ع) ابراز داشت. شاه‌مردان نه تنها از او نرنجید بلکه جواب او را پسندید و فرمود:

یه از ما سخنگوی دانا یکی است  
که بالاتر از علم او علم نیست

سیمای درخشان و بزرگواری علی(ع) در انصاف پیشگی، سعدی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او که از خودکامگیهای قدرتمندان زمان خویش به رنج بود از سر درد می‌گوید: اگر این گفتگو در

روزگار وی، قرن هفتم هجری، اتفاق می‌افتاد صاحب‌جاه‌نه‌تها از فرط کبر به چنین کسی اعتنایی نمی‌کرد بلکه حاجب او را فرو می‌کوفت و از بارگاه بیرون می‌راند که من بعد بی‌آبرویی مکن زیرا «ادب نیست، پیش بزرگان، سخن». سعدی فضیلت حق‌پذیری را چندان نادر و کمیاب می‌دید که می‌گفت: کسی که سرش از پندار خام گرم است سخن حق را نمی‌تواند شنید، همان‌طور که «شقایق به باران نروید زسنگ».

شاعر اندیشه ور نکته‌بین، یا آگاهی از موارد ضعف و نقص آدمی بر یکی از آنها انگشت می‌نهد و می‌داند این که انسان بتواند به جایی برسد که در برابر حق و حقیقت انصاف دهد و آن را بپذیرد، درجه‌ای بزرگ از کمال و بسیار دشوار است، جهاد نفس است و خودخواهی و به فرموده یعقوب اکرم: «جهاد اکبر» امام علی(ع)

با آن شخصیت بزرگ‌انسانی و اخلاقی، چنان قدرت روحی دارد که چنین رفتاری داشته باشد و باسانی و گشاده‌رویی تمام حقیقت را بپذیرد. [روانهای روشن / دکتر غلامحسین یوسفی / ص ۲۲ - ۲۱]

شمار کتابهایی که در روزگار ما و به نثر امروز در باب سیره و شخصیت امام علی بن ابیطالب نوشته شده‌اند، بسیار است. خاصه اهتمام حوزویان در این باب در خور تقدیر بسیار است. اما با اینهمه، تعداد کتابهایی که در کنار قوت و سرشاری محتوایی، در جامه‌ای زیبا و نثری پاکیزه عرضه شده باشند چندان زیاد نیست. آثار و تالیفات استاد محمدرضا حکیمی در این زمینه جزو موارد استثنایی محسوب می‌شود، که در آن هسته پوسته و محتوا و قالب به توازنی به مقبول رسیده‌اند. امام علی، امیر بیان است و پیشوای اهل بلاغت. وی در بیشتر موارد، کلام وحی‌آسای خویش را در جامه‌ای فاخر، مزین به انواع گوهرها عرضه می‌کند. بی‌گمان کسی هم که بر اساس یک رشتالشدینی و انسانی بر آن است که منش و سیره او را به مردم معرفی نماید، به شیوه همو باید عمل کند. سیمای امام علی می‌باید در جامه‌ای در خور مقام عرضه شود.

